

عدم توجه کافی به عامل فرهنگی یا بعد معنوی توسعه نیز شده است؛ در حالی که به باور بسیاری از پژوهشگران و دست‌اندرکاران توسعه در جهان، اساس یک توسعه پایدار لزوماً در فرهنگ قرار دارد و بدون لحاظ کردن آن، این امر میسر نیست. به هر روی و با وجود منابع علمی اندکی که در رابطه با موضوع «عقلانیت و توسعه» وجود دارند، نگارنده می‌کوشد با استفاده از منابع مستقلی که در زمینه عقلانیت و نیز توسعه به‌طور جداگانه در عرصه فلسفه و جامعه‌شناسی در دسترس هستند، تئوری واحدی را در این باره استنتاج نماید.

## عقل و عقلانیت

عقل در لغت از «عقال» به معنای «پای‌بند» گرفته شده و به معنای جلوگیری از میل انسان به سوی رذائل است. در زبان فارسی معادل «خرد و اندیشه» برای آن کاربرد دارد. نزد فلاسفه دو معنا از عقل مراد شده و کاربرد یافته است: عقل به عنوان جوهری مجرد و عقل به عنوان نفس ناطقه انسانی. فلاسفه و اندیشمندان غربی و اسلامی هریک تعاریفی از عقل ارائه داده‌اند که به‌طور عمده ذیل همین دو گرایش دسته‌بندی می‌شوند اما دیدگاه دوم بیشتر در میان فلاسفه پذیرفته شده است.

عقل به گفته افلاطون -و به تبع او جمع‌کنندگی از اندیشمندان و فلاسفه غربی و مسلمان- از جمله ابزارهای شناخت است و شناخت عبارت است از تطابق نظریات و گزاره‌های فکری با واقعیت‌های عینی و خارجی، البته تا حد امکان. بدین ترتیب عقل قوه‌ای است در درون انسان که شامل معارف پیشینی و پسینی (حاصل از فرآیندهای تجزیه، تجرد، انتزاع، تعمیم و تعمیق) که مبتنی بر استدلال منطقی است. آنچه در این‌جا از عقل مراد می‌کنیم، فراتر از همین ابزار شناخت بشری نیست و بدون این که سطوح بالاتر عقل مانند عقل فعال و عقل کل که در فلسفه اسلامی از آن‌ها سخن به میان آمده است را نفی کنیم، بحث ما ناظر به سطحی از عقل است که به‌طور معمول از توانایی‌های بشر به‌شمار می‌رود. به همین دلیل عقل دکارتی و هگلی را نیز که در عصر روشنگری در غرب از آن سخن به میان آمده است، کنار می‌گذاریم و عقل را قوه و استعدادی در درون انسان می‌خوانیم که در چهارچوب استدلال منطقی رشد می‌کند و در حدود خود، شناختی -البته نه صددرصد معتبر- به‌دست می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت در این‌جا ما عقل را هم منبع شناخت و هم روش شناخت می‌شماریم؛ زیرا تنها شناختی را معتبر می‌دانیم که مبتنی بر استدلال منطقی باشد. البته در همین حدود معنایی نیز عقل چیزی بیشتر از عقل ابزاری به معنای متداول آن است، گرچه دست آن به عقل ماورائی نمی‌رسد. زیرا بیشتر به روش اندیشیدن نظر دارد تا به دستیابی به حقیقت.

از مفهوم عقلانیت نیز تا کنون تعاریف زیادی صورت گرفته است. به‌طور کلی عقلانیت دارای دو بعد اصلی است: فلسفی و غیرفلسفی. با توجه به آنچه در تعریف عقل گفتیم، عقلانیت ناظر به نحوه خاصی از اندیشه‌ها و رفتارهای بشری است؛ یعنی حوزه‌ای از اندیشه و رفتار آدمی که مبتنی بر استدلال و منطق می‌باشد. بدین ترتیب گرچه «محاسبه‌گری» همچنان یکی از تجلیات عقلی دانسته می‌شود اما آن را یکی از کارکردهای عقل می‌شماریم، نه ماهیت محض آن. در حالی که یکی از مهم‌ترین تعاریف عقلانیت که متعلق به ماکس وبر است، دلالت بر محاسبه‌گری انسان و افسون‌زدایی عالم دارد که ریشه آن را می‌توان در مکتب اصالت فایده و لذت‌گرایی اپیکوری یافت.

هابرماس نیز به نقد رادیکالی عقلانیت همت گمارده و مفهوم جدید «عقلانیت فرهنگی» را ارائه می‌دهد که منظور از آن، حاکمیت بلامنزاع کلام و استدلال‌های منطقی بر کلیه رفتارهای انسانی است؛ به‌طوری که به پدید آمدن یک «عقل جمعی» انجامیده و حوزه گفتمان را وسعت بخشد. مفهوم عقلانیت فرهنگی را از آن حیث که مبتنی بر تصویری ایده‌آل از انسان است، می‌توان نقد نموده و

این گونه بازتعریف کرد: «عقلانیت حاکی از نهادینه شدن و اصالت یافتن کلام و استدلال‌های منطقی در حوزه کلیه رفتارهای آدمیان در جامعه.» تنها نکته‌ای که در نقد رادیکالی هابرماس مهم می‌نماید، ویژگی ایده‌آلی آن است. زیرا رسیدن به جامعه‌ای عقلانی آن گونه که وی تصویر می‌کند، اساساً غیرممکن به نظر می‌رسد. جامعه‌ای که در آن تنها کلام حاکم بوده و تمامی اختلافات با عنایت به منطق و استدلال از میان برود. چنین چیزی گرچه از حیث نظری مطلوب است اما در عمل غیرممکن خواهد بود. در واقع هابرماس گرچه به عقل‌شناسی پرداخته اما از انسان‌شناسی چشم پوشیده است. انسان هابرماس یک نمونه آرمانی است که در روی زمین نمی‌توان سراغی از او گرفت. اگر هم کسانی با چنین ویژگی باشند، آن همه نیستند که بتوان عنوان «عقل جمعی» را در مورد نتیجه اندیشه آن‌ها مناسب دانست.

از دید مسلمانان و حتی بسیاری از اندیشمندان غربی انسان موجودی دو بعدی است. در نگرش اسلامی گرچه انسان از سویی پاسخگوی ندای پروردگار، امانت‌دار خداوند و جانشین او بر زمین است، مسجود فرشتگان واقع شده و عالم کبیر در او مُطَوی است اما از سوی دیگر دارای یک بعد پست و این‌جهانی نیز می‌باشد که در ادبیات قرآن از آن تعبیر به طین و گل خشک شده است. نتیجه آن که انسان نه نور صرف است و نه ظلمت محض؛ بلکه چیزی مرکب و ممزوج از این دو است. به قول سنائی:

آدمی زاده طرفه معجونی است / کز فرشته سرشته و ز شیطان

این تفکر البته در میان فلاسفه غربی نیز دیده می‌شود. برای نمونه افلاطون به ثنویت ماهیت آدمی در رساله فیدو اشاره می‌کند. به باور او انسان دارای یک روح و یک تن است که اولی معقول است و دومی محسوس. از آن‌جا که روح از جنس چیزهای ابدی است، هنگامی شاد و روشن است که به معقولات پیاندد. زیرا هنگامی که به محسوسات و عالم دنیا و فساد بپردازد، دچار سرگشتگی می‌شود. تن نیز از آن‌جا که منبع شهوات است، انسان را از جست‌وجوی معرفت و یافتن حقیقت منحرف می‌کند یا مانع او می‌شود. پس از افلاطون دیگر فیلسوفان غربی از ارسطو تا دکارت و کانت نیز هر یک به نوعی این دوگانگی ماهیت آدمی را پذیرفته‌اند.

به هر حال این دوگانگی و چالش میان والایی و پستی در وجود انسان، شخصیت او را می‌سازد. کشاکشی که در در اخلاق اسلامی از آن به نزاع میان عقل و نفس اماره یاد می‌شود. طرفه این که تصور انسان بدون این دو گرایش، نمی‌تواند تصویری راستین باشد و از همین منظر می‌توان به نقد جامعه عقلانی هابرماس نشست. چرا که برداشت او از انسان، با آن‌چه تاریخ حیات بشر نشان می‌دهد، همخوانی ندارد. بنابراین منظور ما از عقلانیت نه سطله کامل استدلال و کلام بر رفتار بشری بلکه نهادینگی و اصالت آن است. بنابراین موارد خلاف این قاعده، نه تنها منکر و مخل عقلانیت به‌شمار نمی‌ورند، بلکه طبیعی بوده و ذیل عنوان عقلانیت بشری فرض می‌شوند.

## توسعه سیاسی-اجتماعی

بحث پیرامون این مفهوم از انسجام نسبی بیشتری در متون پژوهشی برخوردار است و تئوری‌های مختلفی در این زمینه ارائه گردیده که هر کدام بهره‌ای از واقعیت دارند. اغلب نظریات در این زمینه بر رابطه میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی متمرکز شده‌اند. اما رابطه فرض شده میان این دو را می‌توان از منظرهای متخلف مورد نقد قرار داد.

برخی توسعه سیاسی را پیش‌شرط توسعه اقتصادی و برخی دیگر آن را نتیجه حاصل از توسعه اقتصادی شمرده‌اند. اما امروزه این گونه استدلال‌ها تا اندازه بسیاری زیرسؤال رفته است. برینگتون مور در کتاب خود «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی» از سه راه متفاوت توسعه اقتصادی سخن می‌گوید و تصور رابطه خطی و یک‌طرفه میان توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی را به چالش می‌کشد. نتایج